



## بررسی تطبیقی مضامین اخلاقی نهج البلاغه و آثار خواجه کرمانی

طاهره سالاری<sup>۱</sup>؛ مصطفی سالاری<sup>۲</sup>؛ بهروز رومیانی<sup>۳</sup>

### چکیده

شاعران و نویسندگان ایرانی تحت تأثیر اندیشه‌های دینی مأخوذ از آیات قرآنی و روایات بزرگان دینی، به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر اخلاق اسلامی بوده‌اند. یکی از شعرای بزرگ که می‌توان مضامین اخلاقی را در دیوانش بازجست، خواجه کرمانی است. خواجه در آثار خود بسیار از امام علی (ع) یاد کرده است و به نظر می‌رسد با اثر گراندقدر او «نهج البلاغه» انس داشته است. در این پژوهش بر آنیم به بررسی و تطبیق مضامین اخلاقی آثار خواجه با نهج البلاغه بپردازیم. پرسش اصلی تحقیق این است که میزان مطابقت مضامین اخلاقی در آثار خواجه و نهج البلاغه تا چه اندازه است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که خواجه در آثار خود به مضامین اخلاقی توجه ویژه‌ای دارد و با توجه به ارادت او نسبت به امام علی (ع) و آشنایی با نهج البلاغه بسیاری از مضامین اخلاقی آثار او با نهج البلاغه مطابقت دارد و خواجه از نهج البلاغه اثر پذیرفته است. این پژوهش به شیوه توصیفی- تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای انجام شده است.

### واژگان کلیدی: نهج البلاغه، مضامین اخلاقی، خواجه کرمانی، علی (ع)

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. (نویسنده‌ی مسئول) m.salari11@yahoo.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

## درآمد

اخلاق و مضامین اخلاقی از موضوعاتی است که متفکران و اندیشه‌وران جوامع مختلف و نحله‌ها و مکاتب گوناگون مذهبی و غیر مذهبی در مورد آن بسیار سخن گفته‌اند. اخلاق در هر جامعه‌ای نیرویی بازدارنده است که اجازه نمی‌دهد مردم از خط قرمزها عبور کنند. اخلاق حد و مرز بشر را مشخص می‌کند. از نگاه اندیشمندان و صاحبان عقول، رشد اخلاقیات در هر جامعه‌ای سکوی پرش به سوی تعالی و سربلندی است.

به هر حال برخی از مباحث اخلاقی چون عدالت، مهر و محبت، ایثار و... از مضامینی است که در میان تمام جوامع انسانی مقدس به شمار می‌رود. برخی دیگر از مباحث اخلاقی خاص آیین‌های دینی است مانند اعمال عبادی چون نماز، روزه و ...

«قرآن کریم» به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان و «نهج‌البلاغه» به عنوان مهمترین کتاب مسلمانان بعد از قرآن کریم، تأثیر گسترده‌ای بر آثار ادبی و هنری بعد از خود در دوره‌های مختلف داشته‌اند. شاعران و نویسندگان ایرانی تحت تأثیر اندیشه‌های دینی مأخوذ از آیات قرآنی و روایات بزرگان دینی، به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر اخلاق اسلامی بوده‌اند. یکی از شعرای بزرگ که می‌توان مضامین اخلاقی را در دیوانش بازجست، خواجه‌ی کرمانی است.

خواجه در آثار خود ارادت ویژه‌ای نسبت به امام علی (ع) نشان می‌دهد و همین امر نشان می‌دهد؛ این شاعر برجسته قرن هشتم زبان فارسی با نهج‌البلاغه نیز آشنا بوده‌است. در این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به تطبیق مضامین اخلاقی آثار خواجه‌ی کرمانی با نهج‌البلاغه خواهیم پرداخت.

## پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی با عنوان بررسی مضامین اخلاقی در شعر و نثر فارسی انجام شده است، اما تا کنون تحقیقی که به بررسی تطبیقی مضامین اخلاقی نهج‌البلاغه و آثار خواجه‌ی کرمانی پرداخته باشد، انجام نشده است. در ادامه به بعضی از پژوهش‌هایی که در زمینه تحلیل

و تطبیق مضامین اخلاقی نهج‌البلاغه و ادبیات فارسی انجام شده است اشاره می‌شود.

فریدون طهماسبی، (۱۳۹۱) مقاله‌ای تحت عنوان «مضامین اخلاقی در بوستان و مقایسه آن با نهج‌البلاغه» انجام داده است و در پایان به این نتیجه رسیده است که سعدی با توجه به این که یک شاعر اجتماعی است، به مضامین اخلاقی در ساختن آرمان‌شهر خود بسیار توجه داشته است و در این زمینه در بوستان بسیار از نهج‌البلاغه تأثیر پذیرفته است. رضا قاسمی و شهلا مبینی دهکردی (بی تا) در مقاله‌ای با عنوان بازتاب مضامین اخلاقی نهج‌البلاغه در آثار سعدی شیرازی به مقایسه مضامین اخلاقی به کار رفته در آثار سعدی و تطبیق آن با نهج‌البلاغه پرداخته‌اند. در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که تأثیرپذیری سعدی در آثار خود از کلام معصومین بویژه نهج‌البلاغه، به کلام وی غنا بخشیده است. یداللهی‌فر (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «اهداف و اصول تربیت معنوی براساس آموزه‌های امام علی در نهج‌البلاغه» به بیان تشریح و تبیین اهداف و اصول تربیت معنوی و مؤلفه‌های آن با استناد به نهج‌البلاغه پرداخته‌است. حیدری ستوده (۱۳۹۱) در پژوهش خود تحت عنوان «تربیت معنوی از دیدگاه امام علی (ع) بر مبنای نامه‌های نهج‌البلاغه» تربیت معنوی را تربیتی الهی دانسته که دستیابی به آن مستلزم رعایت تقوای الهی و توجه به مبدا و معاد همراه با رنج و مشقت فراوان و نیازمند تعقل و تفکر می‌داند. امینی فرد (۱۳۷۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «گذری بر مضامین حکمی و اخلاقی در هفت اورنگ جامی» مضامین اخلاقی همچون طلب علم، راستگویی، جود و بخشش، تواضع و حرص و آز را مورد بررسی قرار داده است.

## روش پژوهش

این پژوهش توصیف-تحلیلی است و با ابزار کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از اسناد انجام شده است. برای این منظور ابتدا آثار خواجه مطالعه شد و مضامین اخلاقی بیان شده در این آثار فیش‌برداری شد. سپس فیش‌های موجود طبقه‌بندی و تدوین شد. در ادامه این مضامین با آنچه در نهج‌البلاغه در مورد مضمون مورد نظر بیان شده است تطبیق داده شد. برای تعریف و تبیین مضامین مورد نظر از سایر منابع موجود بهره گرفته شد.

## اهمیت و ضرورت تحقیق

کلام نهج البلاغه الگویی مناسب برای آشنایی با شایسته‌ها و ناشایسته‌های اخلاقی است. معمولاً در جامعه بیشتر به مسائل سیاسی در سیره آن حضرت پرداخته می‌شود؛ در صورتی که دقیق‌ترین نکته‌ها و مسائل در مورد ابعاد مختلف زندگی انسان به بیانی زیبا در نهج البلاغه مطرح شده است. این پژوهش از یک سو به دلیل روشن کردن میزان اثرپذیری یکی از شاعران برجسته زبان فارسی از کلام و اندیشه نهج البلاغه دارای اهمیت است؛ از دیگر سو اخلاق به عنوان یکی از مهمترین گزاره‌هایی که جامعه امروز به آن نیاز دارد در اندیشه علی (ع) به عنوان یکی از الگوهای برجسته اخلاق و آثار یکی از شاعران مطرح فارسی زبان کاویده و به مخاطب معرفی می‌شود.

## تطبیق مضامین اخلاقی آثار خواجهی کرمانی با نهج البلاغه

### آز

پرهیز از طمع و دوری از توقعات بی‌جا از خصال نیک و صفت‌های پسندیده پرهیزکاران است و امام علی (ع) متقین را از طمع‌کاری برحذر می‌دارد. به منظور معرفت بیشتر و پی بردن به ضرر و زیان‌های صفت زشت حرص و طمع‌ورزی و عواقب سوء و فسادانگیز آن باید به اندیشه‌های بلند امیرالمؤمنین و نیز به آموزه و سیره عملی ایشان مراجعه کرد: «همانا دنیا انسان را به خود سرگرم می‌کند و از دیگر چیزها بازمی‌دارد. دنیاپرستان چیزی از دنیا به دست نمی‌آورند، جز آن که دری از حرص به رویشان گشوده و آتش شیفتگی آنان به دنیا شعله‌ورتر می‌گردد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۲۲۵). حرص و طمع موجب خواری و ذلت است. «آن که طمع را شعار خود گرداند خود را خرد گرداند.» (همان: ۳۶۱). «اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند، و اگر طمع بر آن هجوم آرد، حرص آن را تباه سازد.» (همان: ۴۳۷). «آزمندبودن، جاودان‌بندگی نمودن است.» (همان: ۴۹۱). قربان‌گاه اندیشه‌ها زیر برق طمع‌هاست» (همان: ۵۱۳)

خواجهی کرمانی نیز در آثار خود حرص و طمع را همراه با هوا و هوس عامل معامله دین

با دنیا می‌داند.

بنده دینار و درم گشته‌ای  
کشته مرغان حرم گشته‌ای  
حرص و هوا با تو در این ره مگر  
گفت که دین آر و درم را ببر

(خواجو، ۱۳۷۰: ۸۴)

## امید

خوف و رجا گرچه از صفات پسندیده هستند اما باید در مورد آنها اعتدال را رعایت کرد؛ زیرا هر صاحب درایتی می‌داند هرچه که پسندیده است حتی در مورد آن نیز نباید از جاده اعتدال خارج شد. مثلاً اگر کسی بیش از حد به خدا امید داشته باشد در انجام گناهان گستاخ می‌گردد و دست به هر عمل ناپسندی می‌زند و با این کار به خسران و تباهی دچار می‌گردد. در مورد خوف نیز باید چنین باشد. همان طور که امام صادق (ع) می‌فرماید: «آنگونه به خدا امیدوار باش که جرأت بر معصیت پیدا نکنی و آنگونه از خدا بترس که از رحمت او مأیوس نگردی.» (نراقی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۴۶-۱۴۷)

علی (ع) از لزوم همراهی خوف و رجا سخن می‌گوید. «فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس، و از مهربانی او نومید نکند، و از عذاب ناگهانی خدا ایمن نسازد.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج سوم، ۴۲۴). خواجو نیز در آثار خود از امیدواری نسبت به لطف خداوند سخن می‌گوید.

مرشد من آنکه خرد نام اوست  
گفت که خوش باش به انجام کار  
گرخضر اول ره ظلمت برید  
تشنه جگر گر ز جهانت برند  
تا که ز ظلمات نیابی نجات  
دانه چو در زیر زمین پرورید  
سالک دل تابع احکام اوست  
رنج تو ضایع نکند کردگار  
باز به سرچشمه حیوان رسید  
ظن چه بری کاب روانت برند  
دم نتوانی زد از آب حیات  
باز تاور شد و سر برکشید

(خواجو، ۰۷۳۱: ۱۵)

## ظلم

ظلم عبارت است از انحراف از جاده عدالت و عدول از کاری که سزاوار است به کاری که سزاوار نیست. ظلم نقطه مقابل عدل است؛ پس هر کسی اقدامی کند که به عدالت او خدشه‌ای وارد سازد، به تناسب فعلش و آثاری که در بر دارد، ظالم است؛ زیرا ظلم از امور نسبی است که مراتب گوناگونی دارد. ظلم و ستم روش و شیوه ناپسند و غیرانسانی است که هیچ منصف و عاقلی آن را نمی‌پسندد و خداوند ظلم به بندگان را به شدیدترین شکل پاسخ خواهد داد. در جامعه آرمانی وظیفه حاکم مبارزه با ظلم و ستم است. و باید کاملاً مراقب باشد، نه خود به زیردستانش ستم روا دارد و نه اجازه دهد دیگران در حق مظلومی ستم روا دارند تا خداوند پایه حکومت او را رفیع گرداند. (طهماسبی، ۱۳۹۱: ۲۰۱)

امام علی (ع) نیز در تمامی عمر پرثمر و گران‌بهای خویش در جلوگیری از ظلم و تجاوز به حق مظلومان کوشا بود. علی (ع) در موارد فراوانی به جلوگیری از ستم ظالمان و رعایت حق مظلومان سفارش کرده است. از این رو، ایشان در نکوهش و پرهیز از ستمکاری «خدا را! خدا را! از تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم برحذر باشید و از آینده دردناک ظلم و ستم بترسید» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ج، ۵۹۰) «ظلم بر سه قسم است: ظلمی که نابخشودنی است و ظلمی که بدون مجازات نمی‌ماند و ظلمی که بخشودنی و جبران شدنی است. اما ظلمی که نابخشودنی است، شرك به خدای سبحان است. ظلمی که بخشودنی است، ستمی است که بنده با گناهان در حق خویش روا می‌دارد و ظلمی که بدون مجازات نیست، ستمگری بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است که قصاص در آنجا سخت است» (همان: ۴۴۷) به اعتقاد امام بدترین مردم نزد خدا حاکم ستمگر است. ایشان در این باره می‌فرماید: «بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگر است که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است، آن که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت ترك شده را زنده گرداند. (همان: ۳۷۵)

خواجو بر این باور است که هر ظلم و ستمی در اثر حمایت‌ها یا غفلت‌های سلطان صورت می‌پذیرد. او با طرح این رویکرد در پی تبیین این مطلب است که در شکل‌گیری فرایند بی‌عدالتی و ظلم در جامعه، مسئول اصلی شاه و در رده‌های بعدی دیگر بخش‌های حکومتی هستند زیرا قدرت مطلق در اختیار سلطان است. به باور خواجو بی‌توجهی به ستمی که در حق زیردستان می‌شود، دامن حکومت سلطان را می‌گیرد و او را از ارزیکه قدرت به زیر می‌کشد.

کس نکند جور و جفا بر کسی  
خون رعیت بخورد لشکری  
از اثر غفلت سلطان بود  
ورنه ستم از تو برآرد دمار

(خواجو، ۱۳۷۰: ۸۳)

گر بودت آگهی از هر کسی  
شاه چو گردد ز رعایت بری  
ظلم و ستم گرچه ز دربان بود  
دست بدار از ستم ای شهریار

بر دل شهری ز تو صدگونه رنج  
گاه مزارع ز تو ز تو بر خاک راه  
این همه باد از چه فرو کرده‌ای  
در سر خاک این همه باد از کجاست  
چون تو به یادست جهان را بسی  
نام بسی چون تو برین خاتمست  
خاک به سرمی کند از دست تو  
ساز بدین نغمه که دانی مشاز  
طرح کن این گوهر بی‌آب ر

(خواجو، ۱۳۷۰: ۶۴)

شهر خرابست و تو جویای گنج  
گندم دهقان ز تو بر روی گاه  
چون ز جهان خاک برآورده‌ای  
عالم خاکی همه باد هواست  
گر به جهان همچو تو نبود کسی  
ملکت جم گرچه به جنبت کم است  
مرکز خاکی که بود پست تو  
بیش بدین ملکت فانی مناز  
قطع کن این رشته پرتاب ر

## عدل

بحث از عدالت قدمتی به درازای تاریخ بشر دارد و همواره جزء مهم ترین خواسته های انسان در حوزه عمل و جزء نخستین تأملات فکری در حوزه نظر به شمار آمده است. عدل و عدالت به معنای دادگری است و این واژه، نقطه مقابل ظلم است. و در علم اخلاق، عدل به حالت میان افراط و تفریط اطلاق می‌گردد. (جرجانی، ۱۳۶۰: ۱۰۳) قرآن نیز به عدل و عدالت دستور داده است و آیات مختلفی از قرآن به این امر مهم اشاره کرده است. آیات ۹۰ سوره نحل، ۸ مائده، ۱۳۵ نساء، از جمله این آیات هستند. مثلاً در یکی از آیات آمده: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ..» یعنی در حقیقت، خداوند به دادگری و احسان کردن فرا می‌خواند. (جعفری و جعفر زاده، ۱۳۸۹: ۴۷) در سایه عدالت زندگی مردمان به سر و سامان می‌رسد و همه چیز در مسیر طبیعی خودش قرار می‌گیرد. در آموزه‌های اخلاقی بزرگان دین، جامعه انسانی

در پرتو دادگری، حکومت جلوه می‌یابد و اخلاقیات شکوفا می‌شود. «بهترین سیاست برای همگان، سیاستی است که بر عدالت همه‌جانبه استوار باشد و به بهانه‌های گوناگون، عدالت زیر پا گذاشته نشود.» (کمالی، ۱۱۹: ۱۳۹۶).

امام علی (ع) بسیار در باب عدالت سخن رانده است و این فضیلت اخلاقی در کردار و گفتار ایشان تجلی یافته است. ایشان هدف حکومت را برقراری عدالت دانسته و آن را ضامن سلامت و تداوم جامعه می‌داند. روش وی در اداره حکومت نشان از توجه عمیقشان به رعایت عدالت و پرهیز از ستم دارد؛ ایشان در فرازی از کلام حکیمانه خویش، عدالت را بر چهار پایه استوار دانسته و می‌فرماید: «عدالت نیز بر چهار پایه استوار است: فکری ژرف اندیش، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده، نیکو داوری کردن و استوار بودن در شکیبایی. پس آن کس که درست اندیشید، به ژرفای دانش رسید؛ و کسی که به حقیقت دانش رسید از چشمه زلال شریعت نوشید و کسی که شکیبا شد، در کارش زیاده‌روی نکرد.» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۳۸۵)

عدالت در نگاه علی (ع) چنان استوار است که انسان با نظر به کلمات حضرت و رفتار ایشان تصور می‌کند تمام هدف و غایت خلقت عدالت است و تمام هم و غم علی (ع) برای اقامه عدل است. اولین وظیفه حاکم اسلامی برقراری عدالت در جامعه و جلوگیری از ظلم و ستم است؛ امری که حضرت آن را تکلیفی الهی به حساب می‌آورد و بر خلاف کراهتی که از قبول خلافت داشت، اصرار و تقاضای مردم را برای اقامه حق و برقراری عدالت و دفع ظلم پذیرا شد، در حالی که مطابق بیانات مکرر، حضرت بر سختی امر و بر مشکلات پیش روی آگاه بود.

هنگامی که امام علی (ع) زیاد ابن ابیه را به جای عبدالله بن عباس به فارس و شهرهای پیرامون آن فرستاد، او را در دستورالعملی طولانی از گرفتن مالیات نابهنگام نهی کرد و فرمود «عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن که ستم رعیت را به آوارگی کشاند و بیدادگری به مبارزه و شمشیر می‌انجامد.» (همان: ۶۹۲)

آن حضرت مالك اشتر، فرماندار مصر را به برقراری عدالت و انصاف فرا می‌خواند: «با خدا و مردم و با زیردستان و خویشاوندان نزدیک و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری انصاف را رعایت کن که اگر چنین نکنی، ستم روا داشته‌ای و کسی که به بندگان خدا ستم روا

دارد، خدا به جای بندگان دشمن او خواهد بود و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، زیرا با خدا سر جنگ دارد» (همان: ۲۴۱) «ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد.» (همان: ۳۸۵)

خواجه دادگری را مضمونی اخلاقی و انسانی دانسته است. او رعایت عدالت را اساس ملک می‌داند و آن را به فرمانروایان زمان خود یادآوری می‌کند.

دست رعایت ز رعیت مدار	کار رعیت به رعایت برآر
از نفس صور قیامت بترس	وز شب دیجور ندامت بترس
چشمه خورشیدی و ابری کنی	قبله اسلامی و گبری کنی

(خواجه، ۱۳۷۰: ۵۲۳)

چو شد بهزاد و بر اورنگ بنشست	ره بیداد بر عالم فرو بست
اساس معدلت بنیاد کرده	به عدل و داد ملک آباد کرده

(همان: ۴۵۶)

خواجه در روضه الانوار به این اصل بنیادین پرداخته است. او در مقالت «در نصایح و مواعظ ملوک و تهییج بر عدالت و ملک‌پروری و تحریض بر نصفت و دادگستری» روی سخنش را متوجه شاهان و صدرنشینان کرده، از نگاه آزمندانه آنها انتقاد کرده است. شاعر از پادشاهان می‌خواهد در برابر مقام و جایگاهی که دارند احساس مسئولیت بیشتری از خود نشان دهند و با رفتارهای ناشایست خویش دل خلق را به درد نیاورند و لاف عدالت و مردم‌دوستی نزنند.

خون دل خلق خوری چون شراب	لاف ز آوازه زنی چون رباب
چشمه خورشیدی و ابری کنی	قبله اسلامی و گبری کنی؟!
قصد جهانی نه جهانداری است	عدل نما این چه ستم کاری است؟
ملک بدین سان نتوان داشتن	کاین نبود شرط جهان داشتن
شهر خراب است و تو جوئی گنج	بر دل خلقی ز تو صدگونه رنج

بر سپهر تاجداری عدل او صاحبقران  
در جهان سرفرازی تیغ او مالکرقاب  
ای شهنشاهی که در ایام عدل شاهیت  
نیست جز در حلقه مرغول خوبان اضطراب

(خواجو، ۱۳۷۴: ۳۰)

سدی که برکشید به دور زمین ز عدل  
در دفع فتنه خجلت سد سکندری است

(همان: ۳۸)

چون زحل عدل شامل تو دید  
از سر جدی برگرت نتاج  
دیده باز شد بمعدلت  
خوابگاه کبوتر دراج

(همان: ۳۹)

حیدر ثانی محمد شاه عادل دل که هست  
خنجر گیتی گشایش آیتی از ذولفقار

(خواجو، ۱۳۶۷: ۳۷)

## عفو

پیامبر(ص) سوگند یاد کرده است که هرکس به خاطر رضای خدا ستمی را که بر او شده، ببخشد، روز قیامت صاحب عزت خواهد شد. همچنین امام سجاد(ع) می‌فرماید که روز قیامت که خدای متعال، پیشینیان و پسینیان را گرد هم جمع می‌کند، یک منادی اعلام می‌کند که کجایند اهل فضل؟ گروهی برمی‌خیزند و چون فرشتگان از آنان می‌پرسند که فضل شما چه بوده است، آنان پاسخ می‌دهند که «ما به کسی که از ما می‌برید می‌پیوستیم و به آن که ما را محروم می‌کرد می‌بخشیدیم و از کسی که به ما ستم می‌نمود گذشت می‌کردیم» و اینان وارد بهشت می‌شوند. (نراقی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۳۶۷)

نقل شده که خواجه نصیر الدین طوسی در برابر نامه‌ای اهانت آمیز، بسیار با ملاحظت برخورد کرده‌اند. نویسنده نامه، خواجه را بسیار ناسزا گفته و او را «کلب بن کلب» خوانده است. خواجه در پاسخ نوشته‌اند که: «این که مرا سگ خوانده‌اند درست نیست، زیرا سگ از جمل چهارپایان و عوعو کننده و پوستش پوشیده از پشم است و ناخن‌های دراز دارد. این خصوصیات

در من نیست. قامت من راست است و تنم بی‌پشم، ناخنم پهن است و ناطق و خندانم، و فصول و خواصی که مراسم غیر از فصول و خواص سگ است و آنچه در من است متناقض است با آنچه صاحب نامه درباره من گفته است. «(مختاری، ۱۳۹۱: ۲۷۰)

با توجه به سخنان امام صادق (ع)، عفو در هنگام قدرت، مرتبه‌ای است که از عادات مرسلین و متقین است. و اصل آن این است که آنچه را در باطن بر آن واقف شدی، به روی فرد نیاوری و فراموش کنی تا خداوند نیز تو را عفو نموده و خطایت را فراموش نماید. کسی که دیگران را عفو می‌کند، خداوند متعال گناه مقدم و موخر او را می‌بخشد و او را به کرامت خویش مزین کرده است، زیرا عفو و غفران، دو صفت از صفات خداوندی هستند. (میرزا بابای شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۵۸)

«ستایش خدای را سزا است که هیچکس از رحمت او مایوس نگشته و کسی از دایره نعمتهایش بیرون نرفته و همچنین کسی از درگاه عفو او ناامید نمی‌باشد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۱، ۳۰۰)  
 «اگر بر دشمن دست یافتی، بخشیدن او را شکرانه پیروزی قرار ده.» (همان: ج ۳، ۶۹۲)  
 «سزاوارترین مردم به عفو کردن، تواناترینشان به هنگام کیفر دادن است.» (همان: ۴۰۳)

همیشه عفو شود صادر وز بنده ذنوب

بخش بر من مسکین که از خداوندان

(خواجه، ۱۳۶۷: ۱۸۶)

قصد و ستم خوی لئیمان بود  
 یک نظر مهر به از ملک شام  
 آنکه گنه دید و ترحم نکرد  
 شادی اگر غم خوردت غم مدار  
 سهل بود چون کرم شاه هست  
 لطف خداوند نیاید پدید  
 کی هدت خرمن مقصد به باد  
 (خواجه، ۰۷۳۱: ۵۹)

خلق و کرم کار کریمان بود  
 نزد خرد عفو به از انتقام  
 در حرم قدس تحشم نکرد  
 ای که غم دل بودت بی‌شمار  
 بنده گرش هیچ نخیزد ز دست  
 ور طمع از عفو بیاید برید  
 آنکه در این مزرعات بار داد

## ترس

ملا احمد نراقی به دسته‌بندی انواع خوف مذموم پرداخته است:

- ۱- خوف از امری که حتماً به وقوع خواهد پیوست و دفع آن از توان بشر بیرون است. این خوف ناشی از نادانی است و انسان عاقل در چنین مواردی به رضای الهی تن در می‌دهد.
- ۲- خوف از امری که وجود آن احتمالی است و ممکن است که اصلاً به وقوع نپیوندد و نشدن آن نیز از اختیار آدمی خارج است. این نوع خوف نیز مذموم و ناشی از نادانی است.
- ۳- خوف از امری که سبب آن در دست خود شخص است. ملا احمد نراقی در علت مذموم بودن این نوع خوف چیزی بیان نمی‌دارند اما می‌گویند که راه علاج این نوع خوف آن است که فرد در هر کاری عاقبت آن را بنگرد.

۴- خوف از چیزهایی که طبع انسان بدون دلیلی از آن وحشت می‌کند مانند ترس از جن و میت. منشأ این نوع از خوف، «غلبه قوه‌ی واهمه و قصور عقل» است. (نراقی، ۱۳۷۹: ۱۷۳-۱۷۴)

اما در متون دینی همیشه سخن از خوف و ترسی ممدوح است. این ترس پسندیده همان ترس از خداست: (انما یخشى الله من عباده العلماء) «بدرستی که از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند». (منابع رایج اخلاق اسلامی، مواردی چون «ورع»، «تقوا» و «صدق» را از درجات خوف دانسته‌اند. پایین‌ترین درجه‌ی خوف آن است که باعث شود فرد از ارتکاب ممنوعات اخلاقی خودداری کند، این درجه از خوف را «ورع» می‌نامند. هرگاه بر قوت خوف افزوده شود و سبب شود فرد علاوه بر ترک محرمات، از ارتکاب شبهات نیز پرهیز کند، به آن «تقوا» گفته می‌شود. و صدق نیز آن است که فرد حتی از انجام امور مباح و مجاز نیز پرهیز می‌کند تا زمینه برای ارتکاب حرام فراهم نشود. در این درجه فرد به کسی بدل می‌شود که سرتا پای وجود او خدایی شده و آماده خدمت می‌شود و بیش از نیازش مسکنی نمی‌سازد و مالی ذخیره نمی‌کند و هیچ نفسی از نفس‌هایش را در راه غیر خدا صرف نمی‌کند. این انسان به وادی صدق قدم نهاده و «صدیق» نامیده می‌شود. (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۹: ۹۵)

«ایمان بر چهار پایه استوار است؛ بر شکیبایی، و یقین و عدل و جهاد. و شکیبایی را چهار

شاخه است. آرزومند بودن، و ترسیدن، و پارسایی و چشم امید داشتن. پس آن که مشتاق بهشت بود، شهوت‌ها را از دل زدود، و آن که از دوزخ ترسید، از آنچه حرام است دوری گزید، و آن که ناخواهان دنیا بود، مصیبت‌ها بروی آسان نمود؛ و آن کس که مرگ را چشم داشت، در کارهای نیک پا پیش گذاشت. « (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳؛ ۳۸۵) «بُخل ننگ است و ترس نقصان. و درویشی کندکنندهٔ زبان زیرک در برهان، و تنگدست بیگانه در دیار خود بر همگان. (همان: ۳۶۶) ایشان در نکوهش و پرهیز از ستمکاری می‌فرماید «خدارا! خدارا! ز تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم، برحذر باشید و از آینده دردناک ظلم و ستم بترسید» (همان: ج ۲، ۵۹۰) «برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند تکبر، ترس، بخل: هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی‌دهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ می‌کند، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می‌گیرد. « (همان، ۵۲۲) «ایمان آن است که راستگویی را در آنجا که به تو زیان می‌رساند بر دروغ در آنجا که سود دارد مقدم داری. و این که گفتارت بیش از عملت نباشد و دیگر اینکه به هنگام سخن درباره دیگری از خدا بترسی. « (همان: ۴۵۸) «و نیز با افراد ترسو مشورت مکن زیرا در کارها روحیه‌ات را تضعیف می‌کنند. همچنین حریص را به مشاورت مگیر که حرص را با ستمگری در نظرت زینت می‌دهد. [همه آنچه درباره این افراد گفتم] به خاطر این است که بخل و ترس و حرص و غرائز و تمایلات متعددی هستند که جامع آنها سوءظن به خدای بزرگ است. « (همان: ۲۴۳)

علی (ع) ترس را در حکم نقصانی می‌داند که با تضعیف شجاعت، ارادهٔ آدمی را در کارها سست می‌گرداند؛ همچنین سرچشمهٔ این صفت ناقص و تمایلات دیگری از قبیل بُخل و حرص را سوءظن به خدا معرفی می‌کند؛ زیرا اینگونه افراد، نسبت به وعدهٔ الهی در خصوص نصرت یاران حق بدگمان‌اند.

خواجه نیز برای جلوگیری از ستم نسبت به رعیت پادشاهان را به ترس از روز قیامت می‌ترساند.

دست رعایت ز رعیت مدار  
از نفس صور قیامت بترس

کار رعیت به رعایت برآر  
وز شب دیجور ندامت بترس

(خواجو، ۱۳۷۰: ۵۲۳)

مهره می‌بایدت ز مار مترس  
گل طلب می‌کنی ز خار مترس

(خواجو، ۱۳۷۰: ۱۳۵)

از آن ماه نوزار و زرد و دوتااست  
دل جام پر خون ز خون جم است  
چو هرمز کمان را مشو مشتری  
مترس‌ای به قربت فزون از ملک  
مک کیست همچون تو مملوک شاه  
چو عیسی اگر نگذری زین سراب  
چو بهرام ارت خاطر گور هست  
تو چون سدره را منتهی دیده‌ای  
زیونس هر آنکش نه آگاهی است  
چو خواجو گر از خواجگی بگذری  
بدین هفت گل مهره نتوان زدن

که دایم به آماس و دق مبتلاست  
ز خندهش مشوشاد کان از غم است  
که چون تیر چرخ از قمر بگذری  
از این پیر مفلوک یعنی فلک  
فلک چیست همچون تو مفلوک راه  
کی از سرچشمه مهر نوشی شراب  
از این هفت پیکر فروشوی دست  
که ناموس جبریل نشنیده‌ای  
چه آگه ز ماهیت ماهی است؟  
شود شاه گردون تو را مشتری  
تذروی از این گلشن نه چمن

(همان: ۲۳۱)

### حسد

حسد عبارت است از «تمنای زوال نعمتی از برادر مسلم خود، از نعمت‌هایی که صلاح او باشد». و اگر تمنای زوال نعمتی را نکند بلکه آرزو کند تا او نیز مثال این نعمت را داشته باشد، به آن «غبطه و منافسه» می‌گویند. «(نراقی، ۱۳۷۹: ۴۱۷) دستغیب بر این باور است که حسد مضراتی دارد که جسم و روان را در بر می‌گیرد و حدیثی از علی (ع) نقل می‌کنند که ایشان می‌فرمایند: جای شگفتی دارد برای کسانی که حسد می‌ورزند که از سلامت جسمشان غافل‌اند. (دستغیب، ۱۳۸۷: ۱۲۱)

«حسد چون کم بود، تن درست و بی‌غم بود» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۵۳۶). «حرص تکبر و حسد دواعی فرو رفتن در گناهان است.» (همان: ۶۲۴) «ستودن بیش از آنچه که سزاوار است نوعی چاپلوسی، و کمتر از آن، در ماندگی یا حسادت است.» (همان: ۳۴۶)

تو سر به چرخ برافراز تا زیبای درآید      حسود بی‌سر و پا که باد بی‌سر و بی‌پا  
(خواجو، ۱۳۷۴: ۲۷)

### خدمت

خدمت کردن و یاری رساندن به مؤمنان، همیشه در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته است. روایات مختلفی در این زمینه وجود دارد: که هرکس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او بیاید، و او با وجود داشتن قدرت، حاجت او را برآورده نکند، خداوند در قبر، ماری را بر او مسلط می‌کند که تا روز قیامت، انگشت ابهام او را بگزد، چه او در روز قیامت آمرزیده شود و چه عذاب شود؛ هر کس حاجت برادر مسلمان خویش را برآورده سازد، مانند آن است که در همه عمر خویش، خدا را عبادت کرده است؛ هر کس برای برآوردن حاجت برادر مسلمانش ساعتی از شب یا روز را گام بردارد، چه آن حاجت برآورده شود و چه برآورده نشود، برای او از اعتکاف دو ماه بهتر است. (نراقی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۰۴-۳۰۷)

«کار نیک به جا آورید، و آن را هر مقدار که باشد کوچک‌نشانید، زیرا کوچک آن بزرگ، و اندک آن فراوان است. و کسی از شما نگوید که: دیگری در انجام کار نیک از من سزاوارتر است گرچه سوگند به خدا که چنین است: خوب و بد را طرفدارانی است که هر گاه هر کدام از آن دو را واگذارید، انجامشان خواهند داد.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۶۵۹)

تا بری رخت از این کریوه بدر  
هرکه را راحت روان باید  
زنده دل آنکه در بیابان مرد  
او بگیرد ز ماه تا ماهی  
سر بیاید به بندگی بنهاد  
مهر چون خویش را به شب گم کرد  
صید شو تا کسی به شست آید  
تا نیارند روی در غرقاب  
هرکه زین خاک نیست گوهر او  
نیست خواجه در این زمانه کسی

بار افتادگان به منزل بر  
جان دهد تا دلی بیساید  
تا کسی از گذار او جان برد  
که گدا را دهد شهنشاهی  
تا شود بنده‌ای ز بند آزاد  
فلکش نام شاه انجم کرد  
سر بنه تا دلی به دست آید  
چون کسی را برون برند از آب  
بگذر از وی که خاک بر سر او  
که از این راه می‌زند جرسی

(خواجوی، ۱۳۷۰: ۱۳۵)

## رضا

رضا حالتی نفسانی و به معنای خشنودی از قضای الهی است. کسی که به مقام رضا برسد. نه فقط به قضای پروردگار اعتراضی نمی‌کند، بلکه از آن خشنود است. رضا نتیجه ایمان و معرفت یقینی به خداوند و محبت اوست. رضا به قضای خداوندی از مقامات دین و شریف‌ترین مراتب نزدیکیان به خداست. رضا از بزرگ‌ترین درهای رحمت خداوند است؛ که هرکه بدان وارد شود، بهشت نصیبش می‌شود. خداوند در این زمینه می‌فرماید: «رضی الله عنهم و رضوا عنه» یعنی خداوند از آنان خشنود و راضی است و آنان نیز از خداوند خشنودند. روایت است که پیغمبر (ص) از گروهی از اصحاب پرسید که شما چه کسانی هستید؟ آنان گفتند که ما مؤمنانیم. وقتی پیامبر (ص) مجدداً پرسیدند که نشانه ایمان دار بودنتان چیست، آنان پاسخ دادند که ما در بلاها صبوریم و در نعمت‌ها شاکریم و در هنگام قضای الهی، رضا می‌دهیم. پیامبر (ص) نیز به خدای کعبه سوگند خوردند که اینان مؤمنان هستند. (نراقی، ۱۳۸۹، ۳: ۲۵۵-۲۵۶)

حضرت علی (ع) در بخش‌های گوناگون نهج البلاغه به این ویژگی مهم در وجود انسان اشاره می‌کند و به سبب اهمیت خرسندی و بیان نتایج مثبت آن در زندگی می‌پردازد. ایشان خرسندی را هم‌نشین خوب قلمداد می‌کند و می‌فرماید: «چه هم‌نشین خوبی است راضی بودن و خرسندی!» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵، ج ۳، ۳۶۷). «در برابر خواسته‌های خدا راضی و تسلیم

فرمان او هستیم» (همان: ج ۱، ۲۷۳). «ما راضی به قضا و قدر خدا هستیم و تسلیم امر و فرمان اوئیم» (همان: ج ۳، ۳۶۷).

برآور امیدوی که دارم به تو	الهی چو امیدوارم به تو
زنم دم به دم در رضای تو دم	رهی پیشم آور که در هر قدم
صبوریم ده چون فرستیم رنج	درآموز شکرم چو بخشیم گنج
چو خاکم ز تقصیر من درگذر	ز شرم گنه آیم آیم مبر
که فعل بد ما ندارد کران	تو آن ده که باشد رضایت در آن

(خواجه، ۱۳۷۰: ۸)

### بخشش

سخاوت از سجایای مهم اخلاقی پیامبران و ثمره بی‌توجهی به دنیاست. سخاوت «از معالی اخلاق و صاحب آن، پسندیده آفاق است.» (نراقی، ۱۳۷۹: ۳۷۴). روایات متعددی در باب سخاوت وجود دارد. از جمله روایات زیر از رسول مکرم اسلام (ص): «بهشت خانه اهل سخاوت است.» و «جوان سخی گناهکار، در نزد خدا محبوب‌تر است از پیر عابد بخیل.» و همچنین فرموده‌اند که «سخی را اهل آسمان‌ها دوست دارند و اهل زمین‌ها دوست دارند. و طینت او از خاک پاک سرشته شده و آب چشم او از آب کوثر خلق شده. و بخیل را اهل آسمان‌ها و زمین‌ها دشمن دارند و خلقت او از خاک کثیف چرک‌آلود خلق شده است و آب چشم او از آب «عوسج» مخلوق شده.» (همان: ۳۷۵)

حضرت علی (ع) نیز در این باره فرموده‌اند: «آن کس که با دست کوتاه ببخشد او را با دست دراز ببخشند.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۵۲۰)

سخاوت و بخشش از جمله فضایل اخلاقی به شمار می‌رود که در سخن بزرگان دین و اندیشمندان بسیار به آن سفارش شده است. خصلت سخاوت و بخشش علاوه بر آن که در حد ذات خود از خصال و اخلاق کریمه است، موجب بهره‌مندی مردم بینوا می‌شود و فاصله طبقاتی را تا حدی در جامعه کمتر می‌کند.

امام علی (ع) نیز یکی از وظایف توانگران را بخشش و انفاق در راه خدا می‌داند و خودداری آنها از سخاوت را موجب زوال نعمت و توانگری آنان می‌داند: «خدا را بندگانی است که برای سود رساندن به دیگران نعمت‌های خاصی به آنان بخشیده تا آنگاه که دست بخشنده دارند، نعمت‌ها را در دستشان باقی می‌گذارد و هر گاه از بخشش دریغ کنند، نعمت‌ها را از دستشان گرفته و به دست دیگران خواهد داد» (همان: ۶۶۰). «از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن از آن کم‌تر است.» (همان: ۴۱۰) «سخاوت آن است که تو آغاز کنی، زیرا آنچه با درخواست داده می‌شود یا از روی شرم و یا از بیم شنیدن سخن ناپسند است.» (همان: ۴۰۳) «با سکوت بسیار، وقار انسان بیشتر شود، و با انصاف بودن، دوستان را فراوان و با بخشش، قدر و منزلت انسان بالا رود، و با فروتنی، نعمت کامل شود، و با پرداخت هزینه‌ها، بزرگی و سروری ثابت گردد، و روش عادلانه، مخالفان را در هم شکند، و با شکیبایی در برابر بی‌خرد، یاران انسان زیاد گردند.» (همان: ۵۱۵) «بخشنده باش اما زیاده‌روی نکن، در زندگی حسابگر باش اما سخت‌گیر مباش.» (همان: ۳۸۹)

خواجو می‌گوید بخشندگی رفتاری است که برای انجام آن باید شایسته بود و توفیق یافت؛ بنابراین هر خس و خاشاکی نمی‌تواند ببخشد. از دید او آدمی در سایه سخاوتمندی به گنج یقین دست می‌یابد و کوله‌بار معنویت خود را پر بار می‌کند و همچون شمع به زندگی حقیقی می‌رسد. خواجو در تأیید سخنان خود از حاتم طایی یاد می‌کند؛ که در عالم به کرم و سخاوت شهره و مورد تکریم همگان است. کریمی که دو جهان در نظر او بی‌ارزش بود و هستی زمینی خود را نیست می‌انگاشت و بر بنیاد این اندیشه، بی‌دریغ می‌بخشید.

گنج یقین ترك درم کردن است  
جان به دل و زهره توان باختن  
زندگی شمع ز جان دادن است  
ور کرمت هست، درم گو مباش

مایه توفیق کرم کردن است  
کار شهان است جهان باختن  
زاد ره روح ز نان دادن است  
حاتم طایی به کرم گشت فاش

(خواجو، ۱۳۷۰: ۸۷)

پیش کریمان دو جهان اندکی است      نیستی و هستی ایشان یکی است  
هرکه چو خواجه قدمی داشته است      باغ بقا را به کرم کاشته است

(همان: ۹۰)

از نظر خواجه باید چشم و گوش باز کرد و با عزمی جزم بخشندگی پیشه کرد و برای این کار کمر همت بست. شاعر رسیدن به گنج را که می‌تواند نمادی از خوشبختی و سعادت باشد، در گرو ایثار و دهش می‌داند و اعتبار و آبروی مرد را در دریادلی و کرم او معرفی می‌کند. از دید شاعر آدمی در سایهٔ درم‌ریزی می‌تواند بر همهٔ جهان مسلط شود. او در تأیید سخن خویش به صیح اشاره می‌کند که با پراکندن بیدریغ نور در سراسر گیتی بر عالم مسلط می‌شود یا ابر که با بارش‌های پی‌درپی خود سبب ساخته شدن در و مروارید می‌شود.

گنج به ایثار توان یافتن  
 آب رخ مرد ز دریادلی است  
 برگ گل از خار توان یافتن  
 حاصل درویش ز بی‌حاصلی است  
 منعم ممسک شجری بی‌براست  
 سرو مدخل بدن بی‌سر است

(همان: ۸۵)

گشت‌گردنکش آنکه سر بخشید  
 گنج‌ها یافت آنکه زر بخشید

(همان: ۱۳۱)

## شرم و حیا

شرم و حیا از بارزترین صفات نفسانی است که تأثیر فراوانی بر دیگر حوزه‌های زندگی انسان دارد. در فرهنگ علمای اخلاق «حیا نوعی انفعال و انقباض نفسانی است که موجب خودداری از انجام امور ناپسند در انسان می‌گردد و منشأ آن ترس از سرزنش دیگران است.» فرد با حیا خود را در محضر ناظری آگاه، قابل احترام و گرانبمایه می‌یابد. بنابراین حیا دارای سه رکن است: فاعل، ناظر و فعل. فاعل همان شخص باحیاست که از کرامت نفسانی بهره‌مند است. ناظر نیز کسی است که در چشم فاعل یعنی همان فرد باحیا، دارای عظمت و احترام است. و فعل نیز همان عمل زشت و ناپسند است. با این وصف باید دانست که میان خوف و حیا تفاوت هست؛ زیرا محور بازدارندگی در حیا، وجود ناظری با عظمت است ولی در بحث خوف و تقوا، فرد به علت ترس از مجازات و آگاهی از قدرت خداوند، کار ناشایست را انجام نمی‌دهد. (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۹: ۱۴۶)

«ترس با ناامیدی، و شرم با محرومیت همراه است، و فرصت‌ها چون ابرها می‌گذرند، پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۳۷۸) «شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای آنها شتران را پر شتاب برانید و رنج سفر را تحمل کنید سزاوار است: کسی از شما جز به پروردگار خود امیدوار نباشد، و جز از گناه خود نترسد، و اگر از یکی سؤال کردند و نمی‌داند، شرم نکند و بگوید نمی‌دانم، و کسی در آموختن آنچه نمی‌داند شرم نکند و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی‌سر، ارزشی ندارد.» (همان، ۴۱۹)

خواجه روایی و اعتبار عقل را در گرو حیا و شرم می‌داند. از نگاه او این دو پدیده به مثابه سلطانی هستند که نباید از آنها روی گردانید زیرا پیامد این کار تباهی و زوال خواهد بود. شاعر در تأیید گفته خود مثالی می‌زند و دانای بی‌شرم را چون ماه بی‌نور می‌خواند؛ پس باید فرمانبردار پیر جهان‌دیده، خرد بود تا از دو گیتی رها و آزاد شد.

عقل بیشرم مه بی‌ضیاست	آب رخ عقل بدان کز حیاست
بازمگرد از سر این هر دو راه	سرمکش از چنبر این هر دو شاه
طالب این یار پسندیده باش	تابع آن پیر جهان دیده باش
تا شوی از کون و مکان بی‌نیاز	دست در ایشان زن و سر برفراز

(خواجه، ۱۳۷۰: ۶۱)

چشمه خورشید هوا را سحاب	شرم بین ماه خطا را نقاب
توبه ده باده پرستان چشم	پردگی پرده مستان چشم
راه زن خیل ملاهی شده	صف شکن قلب مناهی شده
رام کن توسن نوزین نفس	سلسله پای مجازین نفس
بر گذر صید جنایت اسد	در ره یاجوج هوس گشته سد
خستگی بازوی طغیان از او	ستگی دیده عصیان از او
وز گذرش روز فضایح زوال	در نظرش خون معاصی حلال
خودک خودرای نظر را ادیب	لعبت مه روی بصر را رقیب
مطربه ناطقه زو بسته دم	فاحشه فاکره زو در حرم
وآمده خاتون زلل را حجاب	شهوتیان را شده کافور ناب
نایب سلطان سلامت شده	محتسب کوی ملامت شده
و آب ضلالت رود از وی به رود	روز جهالت شود از وی کبود
خاک نیرزد که در او آب نیست	هرکه دلش بسته این باب نیست
اهل دل از حسرت او جان دهند	کاسه هرکس که از این خوان دهند

(همان: ۶۰)

## شکر

«شکر، افضل منازل اهل سعادت، و عمده‌ی توشه‌ی مسافرین عالم نور و بهجت است. سبب دفع بلا، و باعث زیادتی نعماء است. و به این جهت امر و ترغیب به آن شده است. «نراقی، ۱۳۷۹: ۷۰۸) خداوند نیز بندگان شکرگزار را دوست دارد و می‌فرماید: «لئن شکرتم لازیدنکم» یعنی اگر شکرگزار باشید، نعمت شما را می‌افزایم. و شکر از صفات خداوندی است: «والله شکور حلیم» یعنی این که خداوند بر شکر بندگان پاداش دهنده است و بر گناهانشان بردبار. پیامبر (ص) نیز در مورد شکر می‌فرماید که اگر کسی چیزی بخورد و شکر کند اجر او چون روزه‌دار است و کسی که برای بدن سالم خود شکر کند اجرش چون اجر مریضی است که صابر باشد و اجر غنی شاکر چون اجر فقیر قانع است. (همان: ۷۰۹)

شکر نعمت بر هر انسانی واجب است و شکر زینت توانگری است. چنانکه امیر المؤمنین (ع) فرموده است: «پارسایی زینت درویشی است، و سپاس زینت توانگری.» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۶۰۲)

در آموز شکرم چو بخشیم گنج      صبوریم ده چون فرستیم رنج

(خواجو، ۱۳۷۰: ۲۶۸)

## صبر

صبر به معنای شکیبایی در مشکلات و تنگناهای زندگی است و «نگه داشتن نفس بنابر آنچه که مقتضای عقل و شرع است یا خودداری نفس از آنچه عقل و شرع مقتضی حفظ آن است.» (اصفهانی، ۱۳۹۲: ۴۳۵) علاوه بر این، صاحب مفردات برای صبر مصادیقی چند ذکر می‌کند: اگر خودداری نفس در مورد مصایب باشد به آن بطور مطلق «صبر» می‌گویند. اگر این تحمل در جنگ باشد به آن «شجاعت» می‌گویند و اگر این صبوری کردن در مقابل مشکلات طاقت‌فرسا باشد به آن «سعه صدر» می‌گویند و در پایان اگر این خویشتن‌داری در حفظ زبان باشد، بدان «کتمان» می‌گویند. (همان)

آیات مختلفی از قرآن به صبر اختصاص داده شده است. خصوصاً از صبر رسل سخن به

میان آمده است. مثلاً در داستان یوسف (ع) که وقتی برادران او را شناختند و او اذعان داشت که با نعمت صبر بدین مرتبه رسیده است: «قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»: «یوسف/۹۰»

«ناتوانی، آفت و شکیبایی، شجاعت و زهد، ثروت و پرهیزکاری، سپر نگه دارنده است.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵) ج ۳، ۳۶۷) «ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد. شوق، هراس، زهد و انتظار.» (همان؛ ۳۸۵) «شکیبایی دوگونه است: شکیبایی بر آنچه خوش نمی‌داری و شکیبایی در آنچه دوست می‌داری.» (همان: ۴۰۴) «و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی سر، ارزشی ندارد.» (همان: ۳۷۸) «در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید شمشیرهایتان را در راه هوا و هوس و کلماتی که از زبانتان بیرون می‌آید به کار نیندازید» (همان، ج ۲: ۵۴۵)

در این درد صبر است کار تو      که بر باد شد کفر و ایمان تو  
(خواجه، ۱۳۷۰: ۴۰)

<p>تو نیزای دل تنگ از این تنگنای چو افتاده آهوی سر در کمند برو ترک این محنت آباد گیر چو ایوب در بند کرمان مباش ز هرگوشه درمان دردی طلب ولی صبر کن تا خلاصت دهند به کرمان دلت گرز غم جان دهد ز میدان این توسن تندخوی تو همت بر آن دار کازاده‌وار که این هفت فغفور باجت دهند</p>	<p>برون شو کزین سان فراخ است جای در این شهر تا کی شوی شه‌ربند لب دجله و راه بغداد گیر چو یعقوب در بیت احزان مباش ز هر چشمه‌ای آب‌خوردی طلب جفاکش که تشریف خاصت دهند صبوری خلاصت ز کرمان دهد به چوگان همت توان برد گوی برون آیی از چنبر روزگار خواقین گردون خراجت دهند</p>
--	---

(خواجه، ۱۳۷۰: ۳-۷۲)

در آیین اسلام، خداوند و رسولش به دفعات در رعایت صبر سفارش فرموده‌اند؛ به اندازه‌ای

که صبر در کنار نماز و مانند آن توصیه شده است. «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا»  
(۳/۲۰۰)

در آموز شکرم چو بخشیم گنج      صبوریم ده چون فرستیم رنج  
(همان: ۲۶۸)

درین درد صبر است درمان تو      که بر باد شد کفر و ایمان تو  
(همان: ۲۹۶)

### علم / دانش

فضایل بسیاری برای علم وجود دارد. پیامبر (ص) فرموده‌اند: خوشا به حال طالبان علم. و نگاه کردن به چهره صاحب علم از آزاد کردن هزار بنده بهتر است. هر کس علم را دوست دارد بهشت بر او واجب می‌شود و داخل صبح و شام می‌شود در حالی که خداوند از او راضی است و از دنیا نمی‌رود مگر اینکه از آب کوثر بنوشد و میوه بهشت بخورد. در قبر، کرم بدن او را نمی‌خورد و در جنت نیز رفیق خضر می‌شود. (نراقی، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

از دیدگاه امام محمد غزالی «خیر تمام‌ترین، علم است و شرّ تمام‌ترین، جهل... هیچ چیز از علم خوشتر نیست لکن نزدیک کسی که دل وی بیمار نبود» (غزالی، ۱۳۱۹: ۶۸۶)

«دانش، میراثی گران‌بها، و آداب، زیورهای همیشه تازه، و اندیشه، آینه‌ای شفاف است. «(نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۳۶۸) «حکمت، گمشده مؤمن است، حکمت را فراگیر هرچند از منافقان باشد. «(همان، ۴۱۸) «بی‌ارزش‌ترین دانش، دانشی است که بر سر زبان است، و برترین علم، علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است. «(همان، ۴۲۵) «علم خود را نادانی، و یقین خود را شك و تردید مپندارید، پس هر گاه دانستید عمل کنید، و چون به یقین رسیدید اقدام کنید. «(همان، ۵۶۲) «در فراگیری دانش پیش دستی کنید، قبل از آنکه درخت آن بخشکد و پیش از آنکه از استفاضه علم از اهلش وامانده و به خود مشغول گردید. «(همان:

همواره پیامبران بزرگ الهی که درود خداوند بر آنها باد و ائمه اطهار (س) و به پیروی از آنها بزرگان دین و دانش به همراهی علم و عمل اصرار داشته‌اند. چنان که امیرالمؤمنین (ع): «چون حدیثی را شنیدید آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید که راویان علم بسیاریند و به کار بندان آن اندک در شمار.» (همان: ج ۳، ۴۲۹)

واژه علم بیشترین اشتقاق را در قرآن دارد و در اخبار، احادیث و روایات هم به هیچ فضیلتی مانند علم و کسب آن اشاره نشده است. معمولاً قهرمانان کلیدی مثنوی‌های خواجه، به علوم زمان خود تسلط دارند. نمونه آن نوروز است که از شش سالگی به مکتب می‌رود و در ده سالگی به علوم زمان خود مسلط است:

ز بهرش مکتبی ترتیب کردند	به فضل و دانشش ترغیب کردند...
چو شده ساله زین نه لوح زرکار	بیان می‌کرد راز هفت سیار

(خواجه، ۱۳۷۰: ۴۹۱)

مهرسب حکیم شخصیت دیگری است که به زیور علم و دانش آراسته است. پیروز شاه او را نزد نوروز می‌فرستد تا او را راهنمایی کند:

طلب فرمود و گفت ای دانش افروز	به دانش عقل کل را دانش آموز
به منزلگاه نوروز آشیان کن	به اندرزش زبان را درفشان کن

(همان: ۵۰۷)

و سرانجام این که همین فضیلت ممکن است به ضدفضیلت تبدیل شود:

غره به دانش مشو ار عاقلی	دانش مغرور بود جاهلی
دعوی دانش نه ز دانایی است	لاف خرد موجب شیدایی است

(همان: ۹۰)

چراغ دل از دانش افروختم      به پیر خرد دانش آموختم  
نی خامه‌ام نخلبندی نمود      به نخل سخن سربلندی نمود

(همان: ۴۶۲)

## وفا

یکی از موارد مهمی که باید میان مردم رعایت شود، وفای به عهد است. پیامبر(ص) فرموده‌اند که سه صفت وجود دارد که در هر کس باشد، حتی اگر آن فرد نماز بخواند و روزه بگیرد، منافق است. این خصلت‌ها عبارتند از: گفتن سخن دروغ، وفا نکردن به وعده، خیانت کردن هنگامی که به فرد اطمینان می‌شود. در جای دیگری پیامبر(ص) می‌فرمایند که مؤمن ممکن است هر خصلتی را دارا باشد و با آن خصلت نیز بمیرد، جز خیانت و دروغ که در مؤمن راه ندارد. (شبر، ۱۳۸۹: ۲۳۲)

«وفاداری با خیانتکاران نزد خدا نوعی خیانت، و خیانت به خیانت‌کاران نزد خدا وفاداری است.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۳، ۵۳۸) «ای مردم، وفاداری با راستگوئی هماهنگ است و چیزی را نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم» (همان: ج ۱، ۲۸۷)

سر تخت شاهنشهی زان اوست هر آنکس که هیچش نباشد به دست نخواهد توانگر ز درویش باج ولی پادشاهی اگر یک دم است اگر غم برآرد ز جانست دمار خوش آن درد کان را دوایی بود خنک آنکه شد منزلش کوی دوست	که ملک گدایی به فرمان اوست درست است کش هیچ نبود شکست نجوید شه از ملک ویران خراج خوش است ارچه سوزش همه ماتم است چو امید شادی بود غم مدار خوش آن یار کو را وفایی بود که جنات فردوس مأوای اوست
---	---

(خواجو، ۱۳۷۰: ۲۱۲)

## صلح و دوری از جنگ و خونریزی

«من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید اما اگر کردارشان را یادآور می‌شدید و

گمراهی‌ها و کارهای ناشایسته آنان را برمی‌شمردید به راست نزدیکتر و معذورتر بود شما باید به جای دشنام به آنها می‌گفتید: بار پروردگارا خون ما و آنها را حفظ کن بین ما و آنها را اصلاح نما» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ج ۲، ۶۷۹) «من شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت‌نامه‌ام به آنها می‌رسد به تقوا و ترس از خداوند، نظم امور خود و اصلاح ذات‌البین سفارش می‌کنم زیرا که من از جد شما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌شندم می‌فرمود: اصلاح بین مردم از نماز و روزه برتر است.» (همان: ج ۳، ۲۱۹) «هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می‌شود و رضای خدا در آن است رد مکن که در صلح برای سپاهت آسایش و تجدید نیرو» (همان، ۲۷۶)

تو این مایه آخر نپنداشتی	که از جنگ اولیتر است آشتی؟
نظر کن در آن شمع مجلس فرورز	که می‌خندد از خوش‌دلی تا به روز
چو او دشمن خویش در بر گرفت	به یک دم چنان کار او درگرفت
به مجلس از آن چنگ سر بفراخت	که با زخمه‌های مخالف بساخت
دم از مهر زد صبح روشن گهر	از آن یافت بر ملک عالم ظفر

(خواجه، ۱۳۷۰: ۱۶۳)

## نتیجه‌گیری

خواجه کرمانی یکی از شعرای برجسته قرن هشتم هجری، در آثار خود بارها ارادت خود به علی (ع) را نشان داده است. بدون شک با ارادتی که او نسبت به علی (ع) نشان می‌دهد؛ با اثر گران‌بهای او، «نهج‌البلاغه» نیز آشنا بوده است. در جهان اسلام بسیاری از نویسندگان و شعرای برجسته به طور مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر قرآن کریم و نهج‌البلاغه بوده‌اند. خواجه کرمانی نیز از این مسأله مستثنی نیست. تطبیق مضامین اخلاقی در نهج‌البلاغه و آثار خواجه همسانی‌های زیادی را بین آنها نشان می‌دهد. مهمترین مضامین مشترک بین نهج‌البلاغه و آثار خواجه عبارتند از: آز، صلح و دوری از جنگ و خونریزی، وفاء، ارزش علم و دانش، صبر، شکر، عدالت، پرهیز از ظلم، شرم و حیا، بخشش، رضا، گذشت، حسد، عفو، ترس و...

توجه علی (ع) به مضامین اخلاقی و تعلیمی بسیار گسترده و عظیم است. در نهج البلاغه به تمام ابعاد وجودی انسان در ارتباط با خدا، جهان و خود توجه شده است. خواجه نیز چون شاعری عرفان‌گرا است؛ در آثار خود به رابطه انسان با خدا، جهان و خود توجه داشته است. با توجه به سیطره گسترده نهج البلاغه بر آثار ادبی بعد از خود در دوره‌های بعد، خواجه نیز در آثار خود از نهج البلاغه اثر پذیرفته است.

### کتاب‌نامه

- قرآن کریم
- نهج البلاغه. تألیف سید علی اکبر قرشی. تهران: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۵.
- ۱. اصفهانی، راغب. ترجمه‌ی فارسی مفردات راغب. ترجمه حسین خدایرست. چ ششم، قم: نوید اسلام، ۱۳۹۲.
- ۲. جرجانی، میر سید شریف الدین. التعریفات. ترجمه عمران علی زاده. تهران: وفا، ۱۳۶۰.
- ۳. خواجهی کرمانی، محمد بن علی. روضه الانوار. تصحیح محمود عابدی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
- ۴. \_\_\_\_\_ .خمسه. تصحیح سعید نیاز کرمانی. کرمان: دانشگاه کرمان، ۱۳۷۰.
- ۵. \_\_\_\_\_ .دیوان اشعار. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: پازنگ، ۱۳۶۹.
- ۶. \_\_\_\_\_ .دیوان اشعار. به کوشش سعید قانع. تهران: بهزاد، ۱۳۷۴.
- ۷. دستغیب، عبدالحسین. اخلاق اسلامی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۷.
- ۸. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی. اخلاق اسلامی. چ شصت و نهم، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۹.
- ۹. غزالی، محمد. کیمیای سعادت. به تصحیح احمد آرام. ۲ ج، چ اول، تهران: سیروس، ۱۳۷۹.

۱۰. مختاری، رضا. سیمای فرزنانگان. چ بیست و دوم، قم: مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۹۱.
۱۱. میرزا بابای شیرازی، ابوالقاسم بن عبدالنبی. مناہج انوار المعرفه فی شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه. ج ۲. تهران: خانقاه احمدی، ۱۳۶۳.
۱۲. نراقی، ملا احمد. معراج السعاده. چ هفتم، قم: هجرت، ۱۳۷۹.
۱۳. نراقی، مهدی بن ابی ذر. علم اخلاق اسلامی: ترجمه جامع السعادات. ترجمه جلال الدین مجتبیوی. ۳ ج، تهران: حکمت، ۱۳۸۹.
۱۴. شبر، سید عبدالله. اخلاق. ترجمه محمد رضا جباران. چ پانزدهم، قم: هجرت، ۱۳۸۹.
۱۵. امینی مفرد، تقی. «گذری بر مضامین حکمی و اخلاقی در هفت اورنگ عبدالرحمان جامی». فصلنامه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. شماره ۱۸، صص ۱۵۲-۱۳۸، ۱۳۸۷.
۱۶. جعفری قریه علی، حمید و مریم جعفرزاده. «بررسی مضامین اخلاقی در دیوان صائب تبریزی». دو فصلنامه تخصصی علوم ادبی. شماره ۵، صص ۲۸-۷۴، ۱۳۸۹.
۱۷. حیدری ستوده، زین العابدین. «تربیت معنوی از دیدگاه امام علی (ع) بر مبنای نامه‌های نهج البلاغه». پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه ملایر، ۱۳۹۱.
۱۸. طهماسبی، فریدون. «مضامین اخلاقی در بوستان و مقایسه آن با نهج البلاغه». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال چهارم، شماره شانزدهم، صص ۲۱۸-۱۸۹، ۱۳۹۱.
۱۹. فرخی.
۲۰. کمالی، علیرضا. «بررسی اهداف حکومت دینی از دیدگاه نهج البلاغه». فصلنامه پژوهش‌های نهج البلاغه. شماره ۵۴، صص ۱۳۴-۱۱۳، ۱۳۹۶.
۲۱. قاسمی، رضا و شهلا مبینی دهکردی. «بازتاب مضامین اخلاقی کلام علی (ع) در شعر سعدی شیرازی». اخلاق. شماره نوزدهم، بی‌تا.
۲۲. یداللهی فر، محمدجواد و دیگران. «اهداف و اصول تربیت معنوی بر اساس آموزه‌های

امام علی (ع) در نهج البلاغه». فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه. دوره شش، شماره ۴۲،  
صص ۱۲۰-۱۰۵، ۱۳۹۷.